

از سخنرانی جان هنری نیومن (۹۰ - ۱۸۰۱) مرد روحانی
و نویسنده انگلیسی.
ترجمه آقای محمد علی دانشور معجم‌زبان و ادبیات انگلیسی
و علم‌الاخلاق، دانشکده ادبیات تبریز

ادبیات (۱)

ممکن است به‌صیبا تصور کنند که ادبیات که چون نمایی بصورت نوشته بدست
ما رسیده است باید حتماً مدون و نوشته باشد و یا این ترتیب معتقد باشند که کثابت جزء
لایفقت ادبیات است. در صورتیکه این تصور نیست. ادبیات نمایش خارجی افکار است
بصورت کلمات. این کلمات از زبان شخص ادیب به‌ون می‌آید و شخص شنونده از راه گوش
زیبائی هنر ادبیات را درک میکند حتی وقتیکه نوشته میشود باز خواننده از شکل کلمات
که در روی صفحه کتاب نقش بسته لذتی نمیبرد بلکه کلمات است که معانی و مفاهیم و
احساسات و تاثیراتی را در ذهن او بوجود می‌آورد و همین قدرت الهیه بخش کلمات است
که هنر ادبیات را بوجود می‌آورد، راه استفاده از این لذت کوشش است نه چشم. علت
اینکه آثار ادبی نوشته میشود از این لحاظ است که نشر شود - از نسلی به‌نسل دیگر
منتقل گردد و از خطر زوال و نیستی در امان بماند - تازه در خود این نوشتجات باز
کلمات «گفت» «گفتم» «دل‌گفت» و غیره زیاد دیده میشود و تمام اینها نشان
میدهد که ادبیات اساساً با لفظ و بیان سروکار دارند نه با چاپ و قلم و تحریر.

اینک جنبه دیگر ادبیات را مورد توجه قرار میدهیم. ادبیات جنبه شخصی
و فردی دارد. هر اثر ادبی فقط کار یک نفر است و دو یا چند نفر بایکدیگر نمیتوانند
یک اثر ادبی را بوجود آورند. کارهای دیگری هست که حتی اگر چند نفر در انجام

(۱) اقتباس از سخنرانی نویسنده درباره «ادبیات» که در نوامبر ۱۸۵۸ در دانشکده فلسفه و
ادبیات دانشگاه ایرلند ایراد کرده

متن سخنرانی در مجلات «موضوعهای دانشگاهی» و «هدف دانشگاه» در سال ۱۸۵۸ چاپ و
منتشر شده است.

همچنین در صفحه ۴۷۳ در کتاب «نمونه‌ها و عوامل نگارش» جمع‌آوری ویلیام تمپلن چاپ
شرکت مطبوعاتی رولاند در ۱۹۴۱ در شهر نیویورک بطنع رسیده

آن همکاری نمایند و با از آلات و ابزار و ماشین و غیره استفاده کنند صورت کاملتر و بهتری بخورد. بگرد در صورتیکه در ادبیات تنها فکر و استعداد شخص عامل اصلی کار است و هر کسی اثری را بوجود میآورد که با آثار دیگران بکمی متمایز است - همانطور که اشخاص از حیث آداب و رفتار و گفتار و قیافه و شکل با یکدیگر اختلاف دارند آثار ادبی آنها اینگونه اختلافات را بوجه بارز تری نشان میدهد با این ترتیب باید قبول کرد که ادبیات مربوط بشری و مدده نیست و ارتباط کامل با فکر بشر دارد و عبارتی دیگر فکر است بصورت الفاظ

برای اینکه جنبه ارتباط ادبیات را با فکر بهتر درک نمائیم موضوع وجود ذهنی و خارجی را در نظر میگیریم بعضی چیزها وجود خارجی دارند و در عالم خارج دیده میشوند و وجود آنها بنحوی است که حتی اگر فردی هم در دنیا نباشد باز هستند و خواننده بود ولی در مورد وجود ذهنی اینطور نیست تا شخص نباشد و ذهن او فعال نباشد و وجود را خلق نکند آن موجود نخواهد بود - هستی ادبیات هستی ذهنی است و وجود علوم وجود خارجی با این ترتیب علوم با ادبیات تفاوت فاحش دارد. در علوم الفاظ و کلمات صورت علامت و نشانه‌هایی را دارد هر کس با علوم سر و کار دارد این الفاظ را که صورت علامت خاص را پیدا کرده بکار میبرد و هر کس از این الفاظ همان معنی نویسنده آنها میفهمد و اگر او هم بنوبه خود خواست در این زمینه مطالب علمی خود را اظهار کند ملزم است ترکیب علامت را بهمان ترتیب مقرر رعایت نماید. در اینجا دیگر کلمات قدرت الهام بخش خود را از دست میدهد و فقط صورت یک نشانه و علامت را بخود میگیرند و اگر هزاران هزار از این کلمات که فقط صورت نقش و اثر را دارد بروی کاغذ آید و حجم زیادی از صفحات را اشغال کند کوچکترین ارزش ادبی را نخواهد داشت. در تمام اینها معنی کلمات وابسته بخود آنها است و با فکر و تأثر و انفعال و احساس ما سروکار ندارد

در علوم - بیان، زبان و ادبیات بکار نمیروند بلکه بطوریکه گفتیم یک سلسله علامت و نشان بکار میروند. باین ترتیب ریاضیات، علوم - انواع الطبیعی، اقتصاد سیاسی، شیمی، الهیات و علم اخلاق تا آنجا که با علم سرو کار دارند از

قلمرو ادبیات خارج میشوند

اگر در زمینه علوم مباحثی را اشخاصی طرح نمایند که غیر از واقعیات خارجی با ذهن و فکر و احساس خود آنها سرو کار داشته باشد باز ممکن است جنبه ادبی ظاهر شود. بسیاری از کتابهای طبیعات و تاریخ نوشته شده است که بجای جنبه علمی جنبه ادبی دارند. البته این موضوع بستگی به «طریقه» ای دارد که نویسنده اتخاذ میکند. اگر در بیان خود متد علمی را بکار برد اثر و گفته او جنبه ادبی نمیتواند داشته باشد و اگر طریقه ادبی را بکار برد و الفاظ و کلمات را معرف فکر و احساس و افعال و تاتر خود قرار دهد - فکر بکند، احساس نماید، متأثر شود و غیره - بسوزد و بنالد و زمزمه کند و بیان کند گفته و اثر او از قلمرو علم خارج میشود و اگر در بیان فکر تسلط و هنرنمایی بخرج دهد گفته و اثر او جنبه ادبی بخود میگیرد. با این ترتیب علوم با اشیاء سرو کار دارند و ادبیات با افکار، علوم جنبه عمومی و همگانی دارد و ادبیات جنبه فردی و شخصی. در علوم کلمات بمنزله علامت و نشانه بکار میرود در ادبیات بمعنی جامعتر و وسیعتری - فصاحت، بلاغت، آهنگ، سبک قافیه، وزن، معانی و بیان و بدیع از جمله مطالب و خواصی است که باید در استعمال ادبی کلمات در نظر داشت در صورتیکه در علوم کلمات فقط بصورت علائم محدود و مشخص و معین بکار میرود. *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مباحث علمی در اینجا موضوع گفتگوی مانیست. ما میخواهیم جنبه ادبی کلمات را بررسی نماییم.

ادبیات عبارت از بکار بردن کلمات است بطرز شخصی و فردی. نویسندگان مختلف کلمات را بترتیب مختلف بکار میبرند و آثار آنها از لحاظ ترکیب و لغات بهیچوجه شبیه و یکسان نیست خود زبان را هم اگر مورد دقت قرار دهیم خواهیم دید که آنها هم بالاخره از فرد ناشی میشود. ضرب المثلهای و عبارات متداوله زبان نیز بفرد منتهی میگردد. خصوصیات متمایزیکه در افراد دیده میشود بزبان و کلمات خصوصیات متمایز و منحصر بفردی میدهد که اشخاصیکه در سبک ادبیات يك زبانی کار کرده اند از توجه و دقت در آثار نظم و نثر زبان بخوبی میتوانند گوینده آثار ادبی را بشناسند

و بطور دقیق معین کنند که مثلا فلان شعر گفته کدام شاعر است یا فلان نوشته اثر کدام نویسنده است. علت این امر اینست که نویسندگان شخصیت دماغی خود را در آثار خویش ظاهر میسازند - احساسات، تمایلات، ادراک، تعقل، وهم، الهام و جان نویسنده و هزاران مشخصات و کیفیات دیگر که مخصوص فرد است در اثر او نمایان میشود و آن اثر را خاص همان نویسنده و گوینده میکند بطوریکه هیچ اثر و گفته دیگری آن خصوصیات و کیفیات را نخواهد داشت

آثار ادبی مانند سایه بدنیاال نویسنده در حرکت است و بهیچوجه از شخص او منفک نمیشود. کلمات و لغاتی که بر زبان افراد معمولی جاری میشود وقتی در اختیار يك نفر نابغه ادب قرار میگیرد، جان میگیرد، قدرت پیدا میکند. از زمین باآسمان میرود - خاصیت الهی و آسمانی و ماکوئی بخود میگیرد، سحر انگیز و معجزه آسا میشود و ترکیب آنها من حیث المجموع صورتی بخود میگیرد که بهمان اندازه که فرد معمولی و نابغه بایکدیگر اختلاف دارند زبان و بیان آن هائیز اختلاف پیدا میکند و هر يك با وضع مشخص و متمایز خود معرف شخصیت فکری و روحی و دماغی و خصوصیات متمایز فرد مخصوص بخود میشود.

فکر و گفتار از یکدیگر مجزا و قابل تفکیک نیستند. مطلب و بیان اجزاء يك چیز واحدند. سبک عبارت است از فکری که در غالب الفاظ و عبارات تجلی میکند. آنچه من در تعریف ادبیات گفته ام از اینقرار است:

ادبیات عبارت از نشانه لفظی افکار و از طرف دیگر کلمات و الفاظ نیست بلکه افکار است که بکلمات زبان بیان میشود. قوه ناطقه که از قدیم وجه امتیاز بشر از حیوان شناخته شده چیست؟ قوه ناطقه چیزی است که با عقل و بیان هر دو مرتبط است و نمیتوان گفت بکدامیک از ایندو بیشتر بستگی دارد. قوه ناطقه در آن واحد عبارت است از هم عقل و هم بیان، هیچیک به تنهایی قوه ناطقه را تشکیل نمیدهد علت آن اینست که ایندو از یکدیگر مجزا نیستند و در حقیقت یکی هستند.

هر وقت ما توانستیم نور را از چراغ و حرکت را از موجود زنده جدا تصور کنیم در اینصورت هم ممکن است تصور کرد که فکر هم بدون بیان وجود دارد و ایندو

را از یکدیگر مجزا و مستغنی فرض نمود.

حالاً آنچه گفته ام خلاصه کرده و از بیانات خود نتیجه میگیرم. پس سؤال اصلی خود را نکرار میکنم آقایان معنی ادبیات بطوریکه منظور دانشکده شما است چیست؟ این سؤال را من اینطور جواب دادم که منظور از ادبیات در آوردن افکار است بغالب زبان و منظور من از افکار مفاهیم، احساسات، نظرات، تعلقات، استدالات و سایر اعمال ذهن انسان است. فن ادبیات فنی است که بوسیله آن نویسنده یا گوینده افکار را که تحت تأثیر آن واقع شده متناسب با موضوع فکر و خوانندگان و یا شنوندگان خود بصورت لفظ و بیان در میآورد. باین ترتیب ادبیات جنبه فردی و شخصی دارد. ادبیات شامل اظهارات و تعالیم اشخاصی است که میتوانند خود را نمایندهٔ ابناء خود دانسته و در زبان و آثار آنها سایرین نمونه افکار و احساسات خود را میبینند. يك نفر نویسنده بزرگ آقایان کسی نیست که حجم نوشتجات و آثار او زیاد باشد. چه در موضوع شرف و چه در موضوع نظم ردیف کردن کلمات و آوردن سجع و قافیه و لفظ بازی بدون پروراندن معانی لطیف و آنچه حاکی از افکار و احساسات انسانی است هر چقدر هم موصول و گزاف باشد ارزش نخواهد داشت. (لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که بر توان زد). بنظر اینجانب نویسنده بزرگ کسی است که در درجه اول مطلب قابل ذکری داشته باشد و بعد بدانند آن مطلب را چطور بیان کند و بصورت زیبایی الفاظ آراسته نماید چنین شخصی لازم نیست حتماً يك نفر فیلسوف عالیمقام و یا دانشمندی که بعمق فکر و احساسات بشر پی برده است باشد و اگر بود البته چه بهتر ولی آنچه ضروری يك نفر نویسنده بزرگ و توانا است اینست که استعداد حسن بیانت و تعبیر داشته باشد ذوق او بمنزله آئینه‌ی است که در مقابل احساس و ضربات حیات او قرار گرفته و صورت واقعی آنرا در مقابل گوینده و یا شنونده بواقعی نمودار میکند و بیض وجود او را با خود هم آهنگ میکند. چنین شخصی بر دو جنبه ناطقه یعنی فکر و بیانت که دو چیز متمایز بوده. ولی از یکدیگر مجزا نیستند تسلط کامل

دارد. ممکن است این شخص افکار خود را در کلمات موزون و مسجع بیان کند و یا در غالب الفاظ ساده و روان ولی در همه حال يك منظور را پیروی میکند و آن اینستکه بیان او آئینه تمام نمای افکار و احساسات او باشد. او حس میکند فکر میکند متأثر و منفعل میشود، رنج میبرد، شاد میشود، میفهمد، میرقصند. زندگی میکند و تمام این آثار حیات را مانند جان در جسم لفظ جا میدهد و آنرا زنده میکند تا همان حس، فکر، تأثیر، انفعال، رنج و شادی و فهم و رقص را بخواننده عرضه کند و چنان قدرت نمایی و سحر بخرج بدهد که همین حالات را عیناً در او ایجاد نماید تا هر کس عیناً نقش خویش در آن بیند. لازم نیست که شخص ادیب همیشه موضوعهای عالی را انتخاب کرده مورد بحث و ذوق آزمائی خود قرار دهد. موضوع او ممکن است از هر قسم و نوعی باشد موضوع مهم نیست، اهمیت هنر در اینستکه هر موضوعی بفرخور مقام خود و بخاطر خود آن موضوع صورت هنر بخود دهد و لفظ آن هنر را مجسم و معرفی کند. هر نویسنده بعینه مانند خاصیت قابل انعکاس آئینه شفاف است. آئینه خوب هر چه را که در مقابل آن قرار بگیرد منعکس میکند خواه بزرگ باشد خواه کوچک، خواه سیاه باشد یا سفید. بطور کلی خوب باید هر چه هست آنطور که هست جلوه گر میشود. هنر نویسنده مانند آئینه ایست که در مقابل افکار و ایدالهای خود قرار میدهد، هر چه هست همانطور که هست ظاهر میکند و صورت زنده آنرا در مقابل دیدگان احساسات و ایدالهای طرف قرار میدهد. اینست وصف يك ادیب عالی مقام

اثر يك نویسنده خوب احساسات را تحریک میکند و عواطف انسانی را بخود جلب مینماید. زیرا نویسنده دوچار احساسات و عواطفی بوده و اثر او اثر همان احساسات و عواطف است که در شکل لفظ و کلام تجلی کرده است. نوشته او او قوی و جاندار است زیرا خود او قدرت و عظمتی را حس کرده و با روح فعال و توانائی آنرا ایجاد کرده است. گویا و پرمعنی است زیرا مطالب در نظر خود نویسنده روشن بوده و صراحت داشته و معنی و حقایقی را در برداشته است. تصورات نویسنده که در شکل لفظ و عبارت بیان میشود گیرا و جاذب و فریبنده و دلکش

است زیرا خود او دوچار آن تصورات شیرین و جذاب بوده و همان‌ها را با هنر ادبیات جان داده و بکمک الفاظ هستی بخشیده است وقتی قلب او از عوامل خارج متأثر میشود چنان ضربان قلب خود را در لطائف شعری نشان میدهد که شنونده یا خواننده ضربان قلب خود را فراموش میکند و قلبش با همان ضربات گوینده شعر می‌تپد و تأثر همان عوامل را نشان میدهد - اگر کوتاه و مجمل بنویسد و دلیل آن اینست که همان کلمات کوتاه برای اداء مطلب و فکر او رسا و کفایت و اگر مفصل بگوید و بنویسد لطف هنر چنان در الفاظ و کلمات اثر میکند که هر لفظ و کلمه‌ای زیبایی مخصوص بجمع بیان او میدهد و هر يك در تشریح کلی مطلب و تصویر نقش زیبای خیال او سهم بسزائی دارد. چیزها را که هر کس احساس میکند ولی همه کس از عهده بیان آن بر نمی‌آید هنر نویسنده توصیف میکند - بیان او چنان معرف احساسات جامعه است که هر کس نشخویش در آن می‌یابد و چنان جذاب و دلکش است که نقل و جانل میشود، بصورت ضرب المثل در می‌آید، تکیه کلام خاص و عام میشود، همین شیوایی و هنر و زیبایی و سحر بیان نویسنده‌گان است که زبانها را شیوا و لطیف و قوی و زنده میکنند.

شکسپیر در میان ما و ویرژیل در میان لاتنی‌ها و نویسندگان عالی‌مقام دیگر در کشورهای دیگر یکیه از آثار جاویدان آنها بهره‌مندند جزء این دسته از نویسندگان و ادباء عالی‌مقام هستند این ستارگان در حشان عالم ادبیات آنچه گفته‌اند معرف احساسات و تمایلات نوع بشر بوده، احساسات و تمایلاتی که همه کس از آن برخوردار بوده ولی فقط آنها توانسته‌اند آنها را بآن صورتهای بدیع نشان دهند.

حال که قدرت بیان و هنر ادبیات موهبتی است چنین عظیم و عالی، و منبع زبان را بسیاری از فلاسفه آسمانی و خدائی میدانند و بکمک الفاظ اسرار نهفته قلب انسان آشکار میشود و آلام روحی تخفیف پیدا میکند، همدردی ابناء بشر جلب میشود، تجارب و افکار اشخاص مخلد و جاویدان میشود، و در اثر همین آثار بدیع وحدت جامعه صورت عمل بخود می‌گیرد، خصوصیات ملی يك قومی مدون میشود،

يك ملت و جامعه‌ای زبان می‌گشاید، گذشته و آینده. شرق و غرب با یکدیگر در تماس واقع میشوند. اگر این اشخاص زبان گویا و پیامبران خانواده بزرگ بشری هستند، جوائز نیست که ادبیات را بنظر حقارت نگاه کرد و مقام شامخی را که شایسته آنست از نظر دور داشت، تا انسان فکر میکند، احساس میکند، دوچار عواطف و تمایلات است و بطور کلی تا انسان انسان است ادبیات عزیز و گرامی است.

